

پست مدرنیسم و تاثیر نیهیلیسم بر آن

دکتر فیاض زاهد^۱

چکیده

اندیشه پست مدرن یکی از آخرین رهیافتهای فیلسوفان و مورخان در سالهای اخیر است. هرچند دوران آن به نظر برخی متفکران به پایان رسیده و عصر نگره‌های جدیدی آغاز شده است. پست مدرنیته از نقد مدرنیته می‌آید. هرچند در آغاز شکلی ادبی داشت اما توسط متفکران برجسته فرانسوی از جمله میشل فوکو، لیوتار، بودریار و ریچارد رورتی امریکایی و در سالهای اخیر واتیمو از متفکران ایتالیایی به جهان شناسانده شد. اما این دسته از متفکران خود تحت تاثیر هایدگر و البته نیچه قرار داشتند. هایدگر حلقه وصل این اندیشمندان با نیچه بود. او این امکان را به متفکران غربی داد تا اندیشه‌های نیچه را بازشناسی و بازخوانی نمایند. طرح فکری او در باره نیهیلیسم به رشد پست مدرنیسم بسیار کمک کرد. آنها در باب مفهوم خداوند، متافیزیک، انسان و تاریخ اصول جدیدی را ارائه کردند. آنها با روایتگریهای مطلق گرایانه مخالفت کردند. تاریخنگاری کلاسیک از نظر آنها محل اتکا نبود و نیاز بود تا داوری و تفسیر نوینی از رویدادها ارائه شود. انسان هم در مرکز این بازداوری قرار می‌گرفت. تفاسیر افلاطونی و نئو اسکولاستیکی در ادیان مورد عمیقترین نقدها قرار داشت. پست مدرنیسم بر مفاهیمی چون تاریخ استعمار، تاریخ سیاهان، تاریخ زنان، ابدیت انگاری تاریخی و تئوری‌های خطی خط بطلان کشید. انسان را آزاد فرض کرد و هرگونه فرجام نگری در کارش را ناپسند و غیر عقلانی دانست. البته بر نگرش آنها نیز نقدهای مستحکمی وارد شد. آنها برای اثبات صحت ادعاهای خویش محکوم به رعایت قواعد و اصولی بودند که دنیای مدرن و پیش از مدرن بنیانهای آنرا بنا نهاده بودند.

کلید واژه ها: پست مدرنیسم، مدرنیسم، نیهیلیسم، متافیزیک، تاریخ نگاری، فلسفه تاریخ.

مقدمه

پست مدرنیسم یکی از مهمترین نگره‌های فکری در اواسط قرن بیستم به این سواست. نافرجامی اندیشه مدرنیته در فراهم آوردن جامعه ای امن و مطلوب و جنگهای ویرانگر سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در ۲۰۰ سال گذشته، تردیدهایی را برای صحت نگره مدرن فراهم ساخته است. این حقیقت که هر دورانی در پس دورانی دیگر و به زبان ساده تر از دل پایان مرحله پیشین آغاز می‌شود، ما را با دیالکتیکی روبرو می‌نماید که ناچاریم پایان مدرنیته را شهادت دهیم. اما انکار مدرنیته، رسالت پست مدرنیسم نیست، چرا که اندیشه پست مدرن هرچند در نقد آن آمده، ولی قصد انکار آنرا ندارد. در حقیقت این خوش خیالی است که تصور نماییم گذار از مدرنیسم به فرامدرنیسم، نیاز ما به درک این دوره مهم تاریخی را مرتفع ساخته است؛ به سان رندانی که از راه نرسیده می‌خواهند بر صدر نشینند! این امر یادآور آن جمله زیباست که می‌گوید اگر منکر فلسفه نیز هستی، باید فلسفه بخوانی! پست مدرنیسم خود اندیشه ای مدرن است. لذا بدون درک درست و روشن از مدرنیته امکان بروز نمی‌یافت. با این همه می‌توان پست مدرنیته را هجویه یا ردیه ای بر تفکر مدرن دانست. آنجا که در تلاش است با نگرشی نیهیلیستی همه رهیافتهای انسان غربی را در باب انسان، خداوند، تاریخ، فلسفه، متافیزیک و حتی تاریخنگاری مورد چالش قرار دهد. بدیهی است این نقدها بر مدرنیته است و نمی‌تواند فرآیند انکاری داشته باشد. اشتباهی که برخی از منتقدان مدرنیته در جهان غیرغربی به نادرستی به آن دلخوش کرده اند.

پست مدرنیسم

اصطلاح پست مدرنیسم اولین بار در سال ۱۹۳۹ توسط آرنولد توین‌بی به کار رفت. این اصطلاح بعدها در دهه ۱۹۶۰ در نیویورک توسط هنرمندان و منتقدان به کار

گرفته شد. سپس نظریه پردازان اروپایی بودند که در دهه ۱۹۷۰ واژه مزبور را به کار بردند؛ هرچند جان آر گیبینز، استفاده از این اصطلاح را به سال ۱۹۳۴ از سوی فدریکو اونیس^۱ به عنوان مفهومی ضد امپریالیستی در اشعار اسپانیولینسبت داده است. (گیبینز، ۱۳۸۱، ۲۵). جان مک گوآن در مقاله ای به سال ۱۹۹۱ مفاهیمی چون پسا ساختارگرایی^۲، نئومارکسیسم، نئو عملگرایی^۳ و پست مدرن را حاصل اندیشه های کانت، هگل، مارکس و البته نیچه می داند. (Best, 1997: 1). البته نباید از یاد برد که همانگونه که گردا لرنر^۴ یادآور می شود تفکر اروپایی هرچند مدیون این متفکران است، اما هیچگاه در آن سطح باقی نماند و نگره های خود را مبتنی بر روند زمان تغییر و تداوم داد. (Lerner, 1997: 122). وی تاریخ نگاری ارزشی را آنگونه که ما به صورت کلاسیک با آن در تماسیم ناشی از ارزشهای مسلط هر دوره و البته مبتنی بر قدرت فائده^۵ می داند. مثلاً برای قرنهای غربی این ارزشها از مسیحیت، آنگاه از ناسیونالیسم و سپس مارکسیسم و سرانجام پست مدرنیته آمده است. در سالهای اخیر مباحث قاره ای مهمی در باره تاریخ مدرن و پست مدرن مطرح شده که خود به بخشی از فلسفه تاریخ بدل شده است. فیلسوفانی چون فوکو^۶ و لیوتاردوران مدرن را از روشنگری و رمانتیسم تا دوران حاضر بسط داده اند. با این خصیصه عمومی که از آن با نام روایت بزرگ^۷ یاد شده و آنها مهمترین خصیصه این دوره را نقد دائمی این کلی گرایی در تاریخ دانسته اند. (Audi, 1997: 673). دهه هفتاد، دهه هم آغوشی پست مدرنیسم و متفکران فرانسه از جمله دریدا، فوکو، بودریار، لیوتار و نفوذ آن در حوزه های مختلف هنر، فرهنگ، رمان

۱- منتقد ادبی اسپانیایی.

2- Poststructuralism.

3- Newpragmatism.

4-Gerda Lerner.

5-Values of those in power.

6- Michel Foucault.

7- Grand Narrative.

و البته فلسفه بود. (Best, 1997: 5) در آغاز دهه هشتاد پست مدرنیسم به آمریکا گسترش یافت. ریچارد رورتی به یکی از نمادهای اصلی این اندیشه در آن سرزمین بدل شد. (Dnevnik, 1996: 8). ژان فرانسوایوتار^۱ در اثر مشهور خود "وضعیت پست مدرن"^۲، به اسطوره‌های قانونمند شده و کلیت یافته عصر مدرن، مانند ایده "روایت بزرگ" حمله کرد. وی هم چنین علم و فلسفه را در تضمین آزادی‌های انسانی ناکافی دانست، همچنان که معتقد بود چنین علم و فلسفه ای در ایجاد وحدت رویه در یادگیری و ارائه اصول علمی معتبر، کلی و جهانی، نارسا است. نکاتی که لیوتاربه آن اشاره کرد، برخی از مؤلفه‌ها و ویژگی‌های پست مدرنیسم است. اصولاً نظریه پست-مدرن با انتقاد نسبت به علم کل نگر و با رد بنیادگرایی جهان شمول، هم آغوش است (Best, 1997: 1). واژه پست مدرن در دهه‌های اخیر به طور فزاینده ایبه مفهوم فراگیر خود، به پایان دوران شکوفایی مدرنیسم و افول این دوران پس از اوج ظهور مدرنیسم در قرن بیستم اشاره دارد. این واژه هم چنین، به جنبش روشنفکری دوران معاصر نظر دارد؛ با وجود این، واژه مزبور از طرفی در فرهنگ معاصر غربی نوعی تردید و سردرگمی مفهومی را در اغلب نوشته‌ها و برداشت‌های فلسفی مشکل ایجاد کرده و از جانب طرف دیگر، اندیشه‌های ساده انگارانه را القا می‌کند. بدین ترتیب، تلاش برای ارائه یک تعریف روشن از واژه فوق، چه بسا بی‌اثر و بی‌ثمر به نظر آید. (ساراپ، ۱۳۸۲، ۱۷۵-۱۷۶)

پندار عده ای از اندیشمندان این است که پست مدرنیسم حرکتی به سوی یک عصر فراصنعتی است؛ لیکن ابهام‌های زیادی وجود دارد... آیا پسامدرنیسم را باید بخشی از مدرنیته دانست؟ آیا پسامدرنیته یک تداوم است یا یک گسست رادیکال؟ آیا پسامدرنیته یک تحول اساسی است یا حاکی از یک مشرب خاص. (همان، ۱۷۷) برخی

۱- Jean-François Lyotard فیلسوف فرانسوی، جامعه شناس و نظریه پرداز ادبی.

از نویسندگان همواره به هنگام تأکید و یا گفتگو در باب پسامدرنیسم آنرا در برابر مدرنیسم نهاده اند، اما این واقعیت که پسامدرنیسم از ورای مدرنیته معنا یافته و با انکار آن نمی‌تواند محل اتکایی داشته باشد، باور و اندیشه نویسندگان مذکور را به چالش می‌کشد.

اندیشه‌های پست‌مدرنیسم، جنبه ایده‌آلیستی بسیار قوی دارند. برخی نیز بر این باورند که بین ظهور پست‌مدرنیسم و رمانتیسم قرن ۱۸ ارتباطی وجود دارد؛ از این رو، به سختی می‌توان زمینه خاصی را برای تکوین و تدوین فلسفه پست‌مدرنیسم در نظر گرفت. در اندیشه نظریه‌پردازان پست‌مدرن، تمامی پدیده‌ها و زمینه‌ها می‌توانند بستر مناسبی برای طرح افکار پست‌مدرنی قرار گیرند (چنکینز، ۱۳۸۷، ۱۶۸). شاید به این دلیل، پست‌مدرنیسم می‌رود تا آثار حضور خود را در تمام زمینه‌های فرهنگ، معماری، زیست‌شناسی، جغرافیا، تاریخ، حقوق، ادبیات، سیاست و فلسفه برجای گذارد. در هر صورت، معماران فلسفه پست‌مدرن مایلند ایده‌های فلسفی و ایدئولوژیک خود را در مواردی همچون اقتصاد، اخلاقیات و متافیزیک، کلام، روش‌شناسی و تعلیم و تربیت و سیستم ارتباطات، جاری و ساری ببینند. (Best, 1997: 13)

به عنوان نمونه می‌توان به آرائی فوکو در این باره نظر انداخت. او با الهام از پست‌مدرنیته، نقد دائمی خود را بر موضوعاتی چون خانواده، روابط جنسی، نظم اجتماعی، آموزش، زندان، قانون و دولترها داشت. تحلیل او در باره دیوانگی و روان‌پریشی، سکس، علوم انسانی، زندان و مجازات در این حوزه بخش مهم نگره پست‌مدرن را تشکیل می‌دهد. (Ibid: 65) فوکو برای نیل به این طرز تلقی خود سیر قابل‌تحلیلی را پشت سر نهاده بود. او در کتاب "نظم چیزها" به روشی به نام "روش تحقیقی باستان‌شناسانه"^۱ توجه کرد. وی رویداد را نظم‌دهنده ادراکات انسانی در فهم قضایای

1- The order of Things.

2- Archaeological research method.

دانست (Burns, 2000: 303). وی باستانشناسی را در تحلیل رویدادها دارای اهمیت می‌داند. هر چند وی علاقه خود را به تمامی فرآیندهای حافظه نیز نشان داده بود. او تحت تاثیر نیچه به نوعی ادراک رادیکال انقطاع پذیر در فرآیند تحلیل تاریخ دست می‌یابد که آن را به سوی نوعی ویرانگری هدف گرا سوق می‌دهد. جالب آن است که در سال ۱۹۷۰ به تدریج بیشتر از گذشته تحت تاثیر افکار نیچه قرار گرفت. (Ibid: 304) او در این سالها از مفهوم باستانشناسی بهسوی مفهوم نسب شناسی یا دودمان شناسی نیچه تمایل پیدا کرد.

فوکوهرچند در سالهای آتی کار خود، از اصطلاح دیگری به نام "پیچیدگی" استفاده نمود. او در سالهای پایانی عمرش از مفهوم "ناپیوستگی"^۳ بیشتر بهره برد. مفهومی که از آن در کتاب "باستانشناسی دانش"^۴ استفاده کرده است (Burns, 2000: 304). و در کتاب دیگرش با عنوان "تاریخ دیوانگی"^۵ نیز یافت می‌شود. (Skirbekk, 2007: 464)

با وجود آرا متفکرانی چون فوکو، لیوتار و دریدا، هنوز نمی‌توان یک جهت روشن با اصول و مواضع تبیین یافته از فلسفه پست‌مدرن ارائه کرد؛ البته نظریات فلسفی دوره پست‌مدرن مدعی است که می‌تواند بسیاری از جوانب حیاتی مردم مغرب زمین را تحت پوشش ایدئولوژیک و فلسفی خود قرار دهد. در مجموع، خواه پست‌مدرنیسم را تداوم مدرنیسم و بخشی از آن بدانیم و خواه آن را فلسفه‌ای نو و متفاوت از مدرنیسم ارزیابی کنیم، پست‌مدرنیسم در مقایسه با مدرنیسم به عنوان انقلابی در محتوا و تحولی بر دیدگاه و شیوه تفکر و زندگی، بر آن است تا سطوح جامع‌تر و وسیع‌تری از فرهنگ را شامل شود.

1- Genealogy.

2- Problematization.

3- Discontinuity.

4-archaeological of knowledge.

5- The History of Madness.

تاکنون میان مفسران جدال گسترده‌ای بر سر تبیین و تعریف دقیق پست مدرنیسم در جریان بوده است. وستر^۱، یکی از تحلیل گران پست مدرنیسم در بررسی مفهومی این واژه، به بیان دو گونه طرز تلقی از پست مدرنیسم اشاره کرده: صورت اول، به تعریف و بیانی مرتبط است که پست مدرنیسم را مبتنی بر مدرنیسم و نشأت گرفته از آن می‌شناسد و صورت دوم، به تعریف و بیانی مربوط است که پست مدرنیسم را مقابل مدرنیسم و نافی و طردکننده آن می‌داند. لیوتار، طرفدار نظریه دوم و جیمسن^۲، طرفدار نظریه اول است. برداشت دیگری از پست مدرنیسم حکایت از طرز تفکری معتدل‌تر دارد. بر اساس این تعریف، پست مدرنیسم نه جنبه ویرانگری و طردکنندگی دارد و نه جنبه تکاملی و تثبیت‌کنندگی. در این صورت پست مدرنیسم را باید به نوعی احیاگر مدرنیسم تلقی کرد. زیگمونت باومن^۳ را می‌توان نماینده این تعریف دانست. وی در مفهوم شناسی post modern، پیشوند post را به مفهوم تقویمی و زمانی مورد استفاده قرار نداده، یعنی به تعبیری post بعد زمانی را نمی‌رساند. در نگاه باومن، پست مدرنیسم به این معنی نیست که از جنبه زمانی در لحظه‌ای که بتوان آن را لحظه فنا و پایان‌پذیری مدرنیسم نامید، متولد شده باشد. از آن گذشته، پست مدرنیسم عامل و یا به مفهوم هدم کامل مدرنیسم نیست. این چنین نیست که با موج پست مدرنیسم جریان مدرنیسم رو به افول گراییده و تحقق نظرات و مقاصد مدرنیسم ممکن نباشد. فورناس در خصوص اصطلاحات مدرنیاسیون^۴، مدرنیته و مدرنیسم استدلال کرده است که اینها به عنوان روش‌های مختلف مدرن می‌توانند با یکدیگر پیوند داشته باشند. (گیبینز، ۱۳۸۱، ۳۰)

بدین ترتیب، پست مدرنیسم به این مفهوم خواهد بود که تلاش‌های طولانی و برجسته مدرنیته در اثر فشار ناشی از توهمات واهی و بی‌جا، به گمراهی و بیراهه

۱- Vester فیلسوف فرانسوی و از تحلیل گران پست مدرنیسم.

2- Jameson.

۳- Zygmunt Bauman جامعه شناس بزرگ لهستانی.

۴- Modernization فرایند مدرن سازی.

کشانده شده است. مدرنیته با این وضع، بر باد رفتن امیدها و بی‌ثمری تلاش‌ها را به نمایش می‌گذارد. در این صورت هنر پست‌مدرنیسم این است که موجی ایجاد کند و وضعیت پدید آمده را به گونه‌ای دیگر رقم زند. هنوز نمی‌توان از جنبه ساختاری یا شکلی برای پست‌مدرنیسم یک ساختار جدید و متمایز از شکل و صورت مدرنیسم در نظر گرفت؛ بنابراین، عدم شکل‌پذیری تحولات فکری، علمی و فلسفی کار را برای تعیین دورویژه‌ای از تحولات، تحت نام پست‌مدرنیسم مشکل می‌سازد. (ساراپ، ۱۳۸۲، ۱۷۹). لیوتار بر این باور است که پسا‌مدرنیسم هرگونه تلاشی را برای ارائه یک توصیف و توضیح جامع و مانع از وضعیت بشری محکوم می‌کند. جست و جوی چنین کلان‌روایتی از حقیقت ناب و فراگیر، در بهترین حالت، تلاشی بی‌حاصل بیش نبوده است؛ زیرا به اعتقاد باومن، این اندیشه‌ها را می‌توان به مثابه کلان‌روایت‌هایی تعریف کرد که بالقوه به تنور بنیادگرایی و خودکامگی می‌دمند و آرمان ترقی چیزی نیست به جز آخرین تلاشی که به منظور یافتن مبانی معرفتی، هستی‌شناختی و اخلاقی برای یقینی که زمانی از طریق کلیسا تأمین می‌شد، صورت گرفته است. لیوتار بر این اعتقاد بود که باید از کلان‌روایت‌ها اجتناب کرد؛ اما بودریار^۱ نیز نگرش ساده‌انگارانه لیوتار را به نقد می‌کشد. از نظر او: «پسا‌مدرنیسم صرفاً عنوانی راحت و آسان برای توصیف عصری از وانمودها و حقایق مجازی است که در آن تشخیص واقعیت از آنچه عرضه می‌شود دیگر امکان ندارد. (فیتز پتريک، ۱۳۸۱، ۳۵۳) بنابراین، پست‌مدرنیسم از نظر شکلی، همان مدرنیسم است که به حیات خود هم چنان ادامه می‌دهد. برای مدرنیسم دو ویژگی را می‌توان در دو زمینه سرعت رشد و بالندگی و پهنه و گستردگی تحولات علمی صنعتی و فکری - فرهنگی در نظر گرفت. ویژگی دیگر مدرنیسم به محتوای

۱- Jean Baudrillard (۱۹۲۹-۲۰۰۷) جامعه‌شناس، فیلسوف، عکاس و نظریه پرداز پسا‌مدرنیته و پسا ساختارگرایی می‌باشد.

تحولات باز می‌گردد. به نظر می‌رسد بتوان همین ویژگی‌ها را با تأکید بیشتری برای شرایطی که از آن به عنوان شرایط پست‌مدرنیسم یاد می‌شود، صادق دانست.

این چنین نیست که با موج پست‌مدرنیسم جریان مدرنیسم رو به افول گراییده و تحقق نقطه نظرات و مقاصد مدرنیسم ممکن نباشد. بدین ترتیب، پست‌مدرنیسم به این مفهوم خواهد بود که تلاش‌های طولانی و برجسته مدرنیته در اثر فشار ناشی از توهمات واهی و بی‌جا، به گمراهی و بیراهه کشانده شده باشد. (Uduigwomen, 2005: 4)

آنچه در اندیشه پست مدرن مطرح است، این است که باید از عقل‌ها، بینش‌ها و اندیشه‌های متکثر سخن به میان آورد. بر این اساس، در نگاه پست‌مدرن، توجه انسان از کلی‌گرایی و کلی‌سازی به نوعی دموکراسی باز و تکثرگرایانه منعطف می‌شود. در فلسفه پست‌مدرن به جای تأکید بر هویت منسجم فرد و اجتماع بر دگرگونی و بی‌ثباتی در هویت فرد و جامعه تأکید می‌شود. بایدها و نبایدها از منظر پست‌مدرنیسم ثابت نمی‌مانند، بلکه ممکن است بسته به خواست فرد و عرف در نوسان باشند، به گونه‌ای که باید و نباید امروز، نباید و باید فرد است. نظریه‌پردازان پست‌مدرنیسم چنین وانمود می‌کنند که این ایده که «هیچ استاندارد معین و مشخص در مورد باورها وجود ندارد» مطلبی است که از بسیاری از منابع به دست می‌آید. (جنکینز، ۱۳۸۷، ۱۶۷)

پست‌مدرنیسم حوزه دشواری است. از آنجا که پست‌مدرنیست‌ها قائل به وجود چیزی ثابت یا معتبر و قابل اعتماد نیستند، این امر موجب به مخاطره افتادن انواع تلاش‌هایی می‌گردد که آنان ممکن است به منظور تعریف چیزی صورت دهند که آن را بخشی از آن وضعیت مذکور تلقی می‌کنند. در حالی که برخی از شارحان این نحله در وجود چنین وضعیتی تردید روا داشته‌اند. (همان، ۱۶۶)

همانگونه که می‌دانیم لیوتار تمرکز خود را بر مفهوم «مرگ رویدادها» نهاده است. آنها با تردید و تشکیک بر هر آنچه تاکنون مبنای برداشت ما از تاریخ جهانی و بشری است، صورتی نوین را نشان می‌دهند؛ اما تردیدهای آنها گاهی آدمی را به یاد ابهام‌آفرینی‌های از جنس دکارت می‌اندازد تا در کلیت آن ایده‌تردیدهایی روا دارد،

زیرا نمی‌توان بنیاد کل این اندیشه را بر تردید نهاد، چه آنکه خود آن فرضیه درگیر دیالکتیک نوگرایی و نایستایی می‌شود؛ در حالی که اندیشمندان قرن هجدهمی به ما مرگ خداوند را اعلام می‌دارند، در پایانه‌های قرن بیستم، تردید افکنی‌های بنیادینی درباره باور سکولار ارزش‌های غربی آغازیدن گرفته است. همه آن تصویرهایی که درباره تاریخ باستان، بین‌النهرین، چین، مصر، ایران و البته یونان صورت گرفته بود با تأنی همراه است. نگاه به تاریخ قرون وسطی با تردیدهایی روبرو شده است. اینکه از کجا معلوم که تاریخ‌نگاران پرسودای عصر بورژوازی، پس از انقلاب فرانسه، ما را با رویدادهایی مواجهه نداده باشند که در صحت آنها باید تردید روا داشت! اینکه کار امروز ما به سان ساده انگاری‌های اشیپنگلر نماند و فردایمان را با نوعی از اندیشه «سقوط غربی» همراه نسازد؟ در تمام این قرن شاهد تحقیر برداشت‌های سرمایه‌داری از تاریخ بوده‌ایم؛ دیگر نه مارکسیسم و نه لیبرالیسم نمی‌تواند محل اتکا باشد. در این میان مهم آن نبود که فیلسوفان و متفکران موضوعی را حل کنند و امور غامض را سهل نمایند. مساله مهمتری در میان بود. اینکه مهمترین کارکرد فیلسوف، طرح پرسشهای کلیدی و مهم است. (Stanford, 1998: 1). یا تعبیری که گردا لرنر از آن با عنوان "مورخ حرفه ای" یاد می‌کند. (Lerner, 1997: 122) این مورخ نه می‌تواند خود را در چنبره‌های ایدئولوژیک گرفتار نماید و نه حق و امکان دارد که به تفسیری انکارگرایانه و متفرعانه در باور احساس بی‌نیازی به مدارک گرفتار شود. تاریخ‌نگار مدرن به دنبال درک درست از رویدادهای تاریخی است تا در یابد واقعاً در گذشته چه اتفاقی افتاده است. مورخ در این فرایند یک بخش را کشف و مورخ دیگر قطعه دیگر پازل را فراهم می‌آورد. اینکه کدام رویداد در زمان خود روی نداده یا چه درکی از آن حادثه نادرست دیده شده بود. جوزف ناتولی تاکید دارد تا به ما یادآور شود که مورخ پست مدرن به دنبال این سوالات و ظرایف نیست. گویا اصلاً این رویدادها برایش اهمیتی ندارند. آنها بدنبال درک عمومی تر و روشنتری از تاریخ هستند. (Natoli, 1997: 165) هرچند یادمان باشد که پست مدرنها، واقعیتها در گذشته را منکر نمی‌شوند، بلکه نحوه رویکرد

به رویدادها و مبانی ارزشی تحلیل و تفسیر آنها را مورد ارزیابی و تجدید نظر قرار می‌دهند. (Ibid: 163) اما یادمان باشد این نویسندگان پست مدرن هستند که اهمیت جهان بینی غربی در تحلیل تاریخی را به سخره می‌گیرند. از تاریخ سیاهان می‌گویند، از سلطه ای که مردان بر زنان داشتند و فمینیسم در نگارش را ترغیب می‌کنند. یا از تاریخ اعراب و مجادلاتشان با اسرائیل دفاع می‌کنند، از تاریخ ملل مغلوب در برابر ملل فاتح حرف می‌زنند، که این هم البته امر کوچکی نیست.

نیهیلیسم و پست مدرنیسم

موضوع دیگری که نظر برخی از متفکران را به خود جلب کرده، ظهور و بسط نگره نیهیلیستی^۱ در عصر مدرن است. این حقیقت که هیچ ارزش مطلقى در دوران ما وجود ندارد و اندیشه‌های هرمنوتیکی امکان مانور بیشتر بر داده‌های پیشین را فرا روی آدمی می‌نهند، پیوند میان این پوچگرایی فلسفی با برخی انگاره‌های پست مدرنیستی را فراهم می‌آورد.

گذار از مدرنیسم به پست مدرنیسم، معنای وجود و بازی‌های متکثر و پیچیده است که خواندن را میسر می‌سازد. به عبارت دیگر هر نوع از خواندن، یک بازی از طرف متن و فرد است. پست مدرنیسم در واقع همین تکثر بازی‌هایی است که فرد و متن را در خود جای می‌دهد؛ بنابراین تجلی نیهیلیسم در پست مدرنیسم باعث استغنائی فرد شده و نوعی جدید از فردیت را مطرح می‌سازد. خواندن نیز به همین روال متکثر می‌گردد. در تنوع خواندن است که فرد و فردیت رشد می‌کند. در واقع در پست مدرنیسم چیزی جز متن وجود ندارد، از این رو آنچه که باقی می‌ماند فقط تعبیر است. لازمه انتخاب شدن

۱- Nihilism پوچ گرایی یا نیهیلیسم برگرفته از nihil لاتین به معنای هیچ یک دگرترین فلسفی است که زندگی را بدون معنا و هدف خارجی یا ارزش اخلاقی درونی می‌داند. نیهیلیسم نخستین بار در قرن نوزدهم روسیه و در اوایل دوران حکومت الکساندر دوم به وجود آمد و گسترش یافت. اولین بار ایوان تورگینف بود که در رمان مشهور پدران و پسران این واژه را از طریق شخصیت بازاروف نیهیلیست مشهور کرد.

جهان نوعی فردگرایی بوده است. تنها در دنیای فردگرایی است که پست مدرنیسم معنای واقعی خود را می‌یابد. آگاهی نیز در اینجا لزوماً در بعد استعلایی خود مطرح نمی‌شود، بلکه آگاهی نیز بخشی از این بازی جهان با فرد است که به اشکال گوناگون و متفاوت در می‌آید؛ به عبارتی موقعیت ممتاز انسانی به کنار رفته است و آگاهی نیز چونان بخش دیگری از این گفت و گوی انسان و جهان است. بدین ترتیب پست-مدرنیسم روح جدید نیهیلیسم است. با اینکه درباره ارتباط میان پست مدرنیسم و نیهیلیسم سخن بسیار گفته می‌شود، اما معنای کامل چنین ارتباطی به ندرت مورد دقت قرار گرفته است. جیانی و اتیمو^۱، فیلسوف معاصر ایتالیایی، از معدود فیلسوفانی است که در تشریح این ارتباط کارهای زیادی کرده است. و اتیمو با این استدلال که برای فهم دقیق مفهوم پست مدرن، باید به سرنوشت نیهیلیستی غرب نیز توجه نمود، ربط نظریه نیهیلیسم نیچه^۲ را به دوره پست مدرن نتیجه‌گیری می‌کند.

پست مدرنیسم به عنوان یک روش تفکر، غالباً به نیهیلیستی بودن متهم می‌شود و پست مدرنیته نیز غالباً به عنوان وضعیت نیهیلیستی جامعه در نظر گرفته می‌شود. با این حال، تحلیلی ژرف بینانه درباره ارتباط میان نیهیلیسم و پست مدرن ندرتاً مطرح می‌شود و خود پست مدرنیست‌ها نیز به ندرت به این اتهام پاسخ می‌دهند. البته در این گفتمان، کارهای جیانی و اتیمو یک استثناست که به طور همه‌جانبه‌ای به موضوع ارتباط میان نیهیلیسم و پست مدرن پرداخته است. قطعی‌ترین شکل نظریه نیهیلیسم به عنوان یک

۱- Gianni Vattimo پروفیسور جیانی و اتیمو فیلسوف و نویسنده ایتالیایی است که از شاگردان هانس گنورگ گادامر و کارل لوویت در هایدلبرگ بوده و از اندیشمندان برجسته سنت هرمنوتیکی است. وی به پیروی از نیچه با تکیه بر مفاهیمی چون نیست انگاری به مثابه حقیقت تاریخ بر ایده رفع توهم و رستگاری انسان تأکید می‌کند. در نگاه وی تاریخ فرایندی است که در طی آن بشر همواره به سوی عدم خشونت و رهایی از توهم نزدیک می‌شود. از جمله آثار وی می‌توان به کتاب های زیر اشاره کرد: مسئولیت فیلسوف، هنر و طلب حقیقت پس از مسیحیت، نیست انگاری و رستگاری، گفتگو با نیچه، و رای تفسیر، باور، پایان مدرنیته: نیست انگاری و هرمنوتیک در فرهنگ پست مدرن.

۲- Friedrich Nietzsche (۱۸۴۴-۱۹۰۰) فیلسوف آلمانی.

مفهوم فلسفی توسط نیچه مطرح شده است. از نظر وی، نیهیلیسم، انکار ریشه‌ای ارزش، معنا و مطلوبیت است. تفکر نیهیلیستی دارای نموده‌های هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، وجودی، اخلاقی و سیاسی است. نیهیلیسم افراطی غالباً تفکری شبیه نسبت‌باوری عوامانه است که در آن هیچ معیاری برای برگزیدن یک ارزش، دعوی علمی، یا برگزیدن یک روش وجود ندارد. این ناتوانی نیهیلیستی معمولاً با احساس یأس، نابودکنندگی تصادفی و آرزوی نیستی همراه است. در افراطی‌ترین شکل وجودی خود، نیهیلیسم نفی حیات به دلیل پوچی ظاهری آن است. برای نیچه، خودکشی فعل نیهیلیسم است. نیهیلیسم یک حالت وجودی و روان‌شناختی است که یک فرد می‌تواند تجربه کند؛ در عین حال نیز دردناک‌ترین جامعه است و معمولاً از نظر تاریخی به عنوان بازشناختی از یک بیماری در یک جامعه در دوره‌های خاص از تاریخ در نظر گرفته می‌شود. حمله نیچه به مفاهیمی چون ایجادگرایی^۱، فکر جهانی و از همه مهمتر متافیزیک، مبنای مهم نگره پست مدرن را شکل می‌دهد. (Best, 1997: 7) نیهیلیسم نشان دهنده بیماری، نابودی، تباهی و افول غرب است. علاوه بر این، در حالی که ممکن است پست مدرنیسم از لحاظ تاریخی به عنوان نظریه‌ای با ویژگی‌های خاص در نظر گرفته شود، غالباً نیهیلیسم از نظر تاریخی به عنوان توصیفی نظری و پاسخی برای وضعیت کنونی پیشرفته‌ترین جوامع از نظر فناوری (که پست مدرنیته خوانده می‌شود) در نظر گرفته می‌شود. (Ibid: 10). این گفتمان نیهیلیسم در مدرنیته آغاز شد و به طور کلی، در تدوین کلاسیک آن، شناساگر بیماری‌های خاص مدرنیته و واکنشی در برابر آن است. حال پرسش این است که نیهیلیسم چگونه با پست مدرنیته ارتباط پیدا می‌کند؟ نیهیلیسم در پست مدرنیته چه جایگاهی دارد؟ قاعداً، نظریه نیهیلیسم که به عنوان سبب یاب مدرنیته و مدرنیسم بسط یافت، اگر قرار است در پست مدرنیسم به کار رود، باید دستخوش دگرگونی شود؛ یعنی اگر نیهیلیسم برای شرایط تاریخی و اجتماعی

1- Foundationalism.

خاصی مطرح شود و اگر آن شرایط به طور قابل ملاحظه‌ای تغییر کرده‌اند (بین مدرنیته و پست‌مدرنیته)، بنابراین باید انتظار داشته باشیم که تشخیص‌گری نیهیلیسم نیز دستخوش تغییر شود؛ به بیانی دیگر، نیهیلیستی بودن پست‌مدرنیته با نیهیلیستی بودن مدرنیته متفاوت است. با اینکه این موضوع بسیار آشکار است، ولی توجه به این حقیقت که نخستین نظریه‌پرداز نیهیلیسم در مدرنیته - فردریش نیچه - یکی از پیشگامان نظریه‌ی پست‌مدرن در سنت فلسفی نیز هست، موضوع را پیچیده‌تر می‌کند. این مطلب بدین معناست که تفکر نیچه، روی هم رفته دایره گسترده‌تری را از آنچه ممکن است پست‌مدرن خوانده شود شامل می‌شود و نیز گویای آن است که نظریه مدرنیته وی تا اندازه‌ای پیش‌گویی پست‌مدرنیته است. از این رو شرح نیهیلیسم پست‌مدرن، بر اساس نیهیلیسم مدرن، صرفاً مقایسه نیهیلیسم‌ها با نظریه‌های کاملاً متفاوت اجتماعی و مقوله‌های فکری نیست. البته نباید چنین نتیجه‌گیری کنیم که چون نظریه نیهیلیسم نیچه برای توصیف و پاسخ نیهیلیسم در شرایط پست‌مدرن کاملاً مناسب است، این تشریح عملی نیست و فایده‌ای هم ندارد. نیچه اندیشه‌گری پیچیده است و از نظریه نیهیلیسم وی (همانند تمامی نظریه‌های وی) می‌توان تفسیرها و برداشت‌های متعددی کرد. می‌توان از نیچه برداشت مدرنیستی کرد. علاوه بر آن، تنها به دلیل تفسیرها و برداشت‌های پست‌مدرن از آرای اوست که برای بحث درباره نیهیلیسم در پست‌مدرنیته مناسب به نظر می‌رسند. بنابراین، شرح نیهیلیسم مدرن و پست‌مدرن تا اندازه‌ای شرح تفسیرهای پست‌مدرنی از نیهیلیسم نیچه‌ای است. شاید بر این اساس بتوان درک روشنتری از تلاش دریدا برای نشان دادن متافیزیک در جایگاه واقعی خود به دست داد. او تداوم گر اندیشه‌های هایدگر بود. (Skirbekk, 2007: 463) وی در تداوم سنت هایدگری - که مهمترین نقش را در معرفی نیچه به جهان جدید داشت، (Beistegui, 1998: 68) تلاش می‌کند یک نظریه انتقادی درباره علم‌گرایی

غربی^۱، مناسبات استعماری، تعارضات درون و بیرون متن^۲، ارائه دهد. (Skirbekk, 2007: 464) اما تأثیر نیچه و البته هایدگر بر نگره پست مدرنی، گاهی تعارضاتی را به ذهن متبادر می‌سازد. هم نیچه و هم هایدگر از اهمیت و نقش "قدرت" در تاریخ زندگی انسانی آگاه بودند. آنها هر چند با طرح نیهیلیسم بنیانهای قطعیت انگاری کلاسیک را نادیده می‌انگاشتند، اما از تفسیری دفاع می‌کردند که در بهترین حالت موجب استقرار دولتهای راست می‌شد. این بحث هر چند در اینجا محل تانی ندارد- هایدگر که برخی از دست نوشته‌های نیچه را با عنوان خواست قدرت^۳ در سال ۱۹۳۶ منتشر کرد، در بهترین زمان ممکن برای اروپا این امکان را فراهم آورد تا نیچه را مجدداً رویت نمایند (Beistegui, 1998: 68) اما این تنها هایدگر نبود که تحت تأثیر این الهامات قرار گرفت، بعدها همه نویسندگان پست مدرن از جمله فوکو، دریدا، لیونار، رورتی در چنین حالتی قرار داشتند. (Best, 1997:9) ریچارد رورتی، سنت دریدا در باب بازشناسی متافیزیک را برنتافت و به تفسیر افلاطونی و مسیحیت حمله کرد. (Ibid: 10) از دیگر متفکران جدید که در این باب سخن رانده است می‌توان از واتیمو^۴ متفکر ایتالیایی یاد کرد. از نظر واتیمو، نیهیلیسم نیچه‌ای تنها تئوری و حتی مناسب‌ترین تئوری نیهیلیسم پست مدرن نیست، اما در روشن کردن ارتباط میان نیهیلیسم و پست مدرن مفید است. مقایسه نیچه پست مدرن از نگاه واتیمو و تفسیر مدرنیستی، بعضی ویژگی‌های کلی تغییر پست مدرنی نظریه نیهیلیسم را نشان می‌دهد. این ویژگیها عبارتند از:

الف- اینکه امروزه نیهیلیسم را نمی‌توان به عنوان یک تاریخ یکسویه در نظر گرفت. ب- از سوی دیگر چیرگی ساده نیهیلیسم که به عنوان عصری جدید یا بنیانی

1-Western Scientization.

2- Contradiction in the text.

3- The Will of Power.

4-Gianni Vattimo.

تازه در نظر گرفته می‌شود، نمی‌تواند پاسخی مناسب باشد. نیهیلیسم در نمود پست مدرنی آن، نیهیلیسم کامل است. چیرگی بر جنبه‌های منفی نیهیلیسم، غالب شدن بر خود نیهیلیسم نیست، بلکه واتیمو، جامعه پست مدرن را نمی‌تواند به تغییر موضع در برابر آن بینگارد. بر اساس این تحلیل، چون تاریخ پایان یافته است و غرب، میدان را برای معنای تاریخی از دست داده است. تکثیر پلورالیزی دیگر شناخت‌ها، عقاید و ارزش‌ها، با فروپاشی همه معانی مشترک و ارزش‌ها مصادف بوده است.^۱ مشخصه پست مدرنیته معمولاً تجزیه جامعه به شکل‌های متعدد و ناهمساز زندگی است. این تجزیه بدین معنی است که هیچ تک فراروایتی نمی‌تواند حقیقت اجتماعی را به صورت کامل تشریح کند، از جمله فراروایت‌های تاریخ که تلاش می‌کنند تغییرات جامعه را به عنوان بخشی از یک داستان دنباله‌دار درباره معنی پست مدرنیته بشناسانند. اگر این مفهوم کلاً یک معنا داشته باشد، باید آنرا در چهارچوب «پایان تاریخ» توصیف کرد. بر اساس نظریات واتیمو، مدرنیته با مفهوم پیشرفت مشخص می‌شود، مفهومی که متکی بر نگاهی یک سویه به تاریخ است. یعنی اگر ما هدفی را فرض می‌کنیم - مثل هدف رهایی عصر روشنگری - که به نظر ما بشر در این مسیر پیشرفت خواهد کرد، کل تاریخ را در ارتباط با این هدف می‌بینیم. ما یک سویه به تاریخ نگاه کرده‌ایم که جامعه در امتداد آن، در بستر زمان حرکت می‌کند. در مدرنیته، مدرن شدن خود یک ارزش است، به معنی چیره شدن بر سنت و آن را پشت سر گذاشتن و حرکت در مسیر هدف. براساس نظریات واتیمو، مدرنیته زمانی که ما دیگر قادر به نگاه یک سویه به تاریخ نباشیم به پایان می‌رسد. وی معتقد است که چنین چیزی در واقع رخ داده است و ظهور پست مدرنیته را پایه‌گذاری کرده است. از نظر واتیمو، نقطه اشتراک نظریه‌های پست

۱- در این بخش از نوشته‌های جیانی واتیمو که حمید پشتمان آن را ترجمه کرده و مقاله‌ای در این باب در سایت باشگاه اندیشه نوشته و همچنین از مقاله مرتضی شیرودی بهره برده ام.

مدرن، پایان تاریخ، یعنی پایان تاریخ یک سویه است. حال پرسش این است که چرا تاریخ پایان یافته؟ واتیمو در این باره سه دلیل کلی را شناسایی می‌کند. نخست آنکه در قرن‌های ۱۹ و ۲۰، تاریخ یک سویه به شکل ایدئولوژیکی عرضه شده‌اند؛ یعنی یک نگاه گرایش دار گزینشی درباره تاریخ که آشکارا در خدمت مقاصد سیاسی گروه محدودی، به هزینه دیگران بوده است. (جنکینز، ۱۳۸۱، ۱۶۸). با این همه گویا عصر تفسیرهای اطلاق گرایانه درباره تاریخ استعمار، تاریخ بردگان، تاریخ زنان و تاریخ مذاهب به پایان رسیده است. حتی نگرش مارکسیستی درباره ارزش طبقه کارگر نمودی ندارد. اینک مدتهای مدیدی است که ماشین جای کارگران را گرفته و اخراج‌ها و تعدیل‌های گسترده، هیچ مقاومتی را برای اعتلای پرولتاریا فراهم نمی‌آورد. سوسیالیسم برای بسیاری از ملت‌ها، به جای آنکه بهشتی بر زمین بیافریند، جهنمی مخوف فراهم آورد. همانگونه که دیگر نگره‌های ایدئولوژیک نیز چون فاشیسم و نازیسم و بنیادگرایی در اشکال گوناگونش به همان سرنوشت مبتلا شدند. دکان نگره‌های مطلق و حقیقت-یاب تعطیل شده است. حتی جهان سرمایه‌داری در ۱۰ سال اخیر با دسته‌ای از بحران‌ها روبرو شده که نمی‌توان به روشنی دورنمایی برای آن فراهم دید. در اینجا خوب است از زکی لیدی نویسنده معاصر آمریکایی تعبیر "پایان پیوند طولانی قدرت و ایدئولوژی" را بر این دوران نهاد. (Laidi, 1998: 1). البته این گفته بدان معنا نیست که منتقدان دمکراسی بیان می‌کنند و دلشان به نابودی آن خوش است. جهان سرمایه‌دای به دلیل بهره‌بری از دمکراسی و انتخابات آزاد و آزادی رسانه امکان برون رفت از دل خود را پیدا می‌کند، زیرا دمکراسی‌ها بهترین نظام‌های بد در زندگی بشر هستند و نمی‌توان بدیلی برایشان سراغ گرفت. فلاسفه تاریخ و نیز تاریخ نگاران، دریافته‌اند که یک سونگری به تاریخ که پشتوانه پیشرفت مدرن است، تنها نمایشگر تاریخ انسان اروپایی است. از دیدگاه‌های گوناگونی می‌توان تاریخ را نگاهت و بر یک روایت پای فشرده؛ برای نمونه، در تاریخ از نگاه غربیان، رشد عقلی، توجیه کننده استعمار کشورهای بوده

است که در آنها مردمان به ظاهر کم‌خردتر ساکن بوده‌اند. ایدئولوژی چنین تاریخی، به اسارت گرفتن، بردگی و مردم‌کشی نژادهای فرودست را حمایت می‌کند. دوم آنکه، پایان امپریالیسم و استعمارگری اروپایی از جمله مواردی هستند که موجبات شکست تاریخ یکسونگر را فراهم آورده‌اند. انسان‌های اسیر شده طغیان کرده‌اند و بر بازگویی داستان‌شان اصرار دارند و این امر ما را متوجه می‌سازد که داستان‌های دیگری نیز وجود دارند و ایدئولوژی پیشرفت به طور جدی متهم به دست داشتن در ظلم و خشونت‌ورزی شده است.

سوم آنکه، از نظر واتیمو، معنای پست مدرنیته با این حقیقت مرتبط است که ما در جامعه‌ای از ارتباطات گسترده یا رسانه‌های خبری زندگی می‌کنیم. برخلاف پیش‌بینی آدورنو^۱ که رسانه‌های خبری ما را به یک جامعه کاملاً همگن سوق می‌دهند. یکی از مغشوش‌ترین جنبه‌های بحث پیرامون پست مدرنیسم این است که کسانی که جامعه معاصر را پسامدرن می‌دانند لزوماً خود را در چارچوب مناسبات «چرخش پسامدرن» قرار نمی‌دهند؛ بالعکس، جامعه شناسان فرض را بر این می‌گذارند که پسا مدرنیته را تنها می‌توان از خارج آن تئوریزه نمود و نه، به زعم آنها، از طریق وارد شدن در نسبی‌گرایی و پوچ‌گرایی پسامدرنیسم به عنوان یک شیوه تفکر. (نش، ۱۳۸۰، ۲۸۳)

برای مثال، زیگمونت باومن یکی از برجسته‌ترین متفکران این اندیشه است که تلاش کرد تا دست به تأسیس جامعه‌شناسی پسامدرنیته بزند. از نظر او پسامدرنیسم فرهنگ پسامدرنیسم است و به این ترتیب ویژگی آن شکاکیت در مورد حقایق غایی، اعتقاد به وابستگی ارزش‌ها به دیدگاه افراد و ابهام و عدم قطعیت معناها می‌باشد.

۱- Theodor Ludwig Wiesengrund Adorno (۱۹۰۳-۱۹۶۹) تئودور لودویک ویزنگروند آدورنو از نظریه پردازان مکتب فرانکفورت.

باشد. (نش، ۱۳۸۰، ۲۷۳). او استدلال می‌کند که وظیفه جامعه‌شناسی این است که به جای پذیرش شکاکیت پسامدرن در قبال فراروایت‌ها، این فرهنگ را به عنوان یک کل تحلیل کند و پیوندش را با ساختارهای اجتماعی که آن را بنا نهاده‌اند، درک نماید. (همان، ۲۷۴) هرچند این نگره نیز بحث‌هایی را به دنبال داشته است؛ در حالی که نظریه‌پردازان پسامدرن به رشد و گسترش فرهنگ اتکا می‌کنند، ارتقا این فرهنگ فردی فرآیندی است که نهایتاً جامعه به تعبیر کومار^۱ باید به آن تن دهد. آنگاه این خود به تنازع جدیدی بدل می‌شود و پست‌مدرنیسم را با همان ابهامات و تردیدهایی مواجه می‌کند که مارکس و مارکسیست‌ها را با آن مواجه ساخت؛ زیرا در عین امیدواری به ارتقا فرهنگی، بدبینی و تردیدآفرینی و تشکیک امکان ارتقا آنرا را ناممکن می‌سازد. شاید همین عامل را بتوان یکی از دلایل رشد نیهیلیسم در اندیشه پست‌مدرن دانست.

نتیجه‌گیری

در این مقاله تلاش گردید تا فهم روشنی از پست‌مدرنیسم ارائه شود. این تلقی که ظهور پست‌مدرنیسم به معنای پایان عصر مدرنیته است چندان با واقعیت‌های فلسفی و ادراکات مطروحه سازگاری ندارد. پست‌مدرنیسم هرچند در تلاش است تا جهان فرامدرنیته را نمایندگی کند، خود از بستر مدرنیته سربرآورده است. پست‌مدرنیسم ادامه اندیشه مدرن است. بدون درک مدرنیته و فهم آن امکان ورود به این جهان میسر نیست. هرچند پست‌مدرنیسم مدیون مکتب فکری آمریکایی است اما خاستگاهی تاریخی و فلسفی در فرانسه دارد. گویا سنت سخره انگاری انتلکتوئلیته فرانسوی در قرن بیستم خود را به رخ می‌کشد تا همه چیز را به سخره گیرد، اما جهان واقعیت‌های تاریخی و فلسفی با این نحوه تعریف جهان در تعارض است. بی‌تردید پست‌مدرنیسم با اقبال فراوانی روبرو شده است اما اینکه فرض کنیم وارد جهان فراصنعتی شده ایم و

1- Kumar.

مدرنیته را باید در تاریخ جست، چندان با عرصه واقعی اندیشه های امروزی نمی خواند. گویا ناچاریم به جای رئالیته دیدن پست مدرنیسم تنها به ایده آلیسم فلسفی و تاریخی آن دل خوش کنیم.

به طور مثال می توان به میشل فوکو اشاره داشت. او سعی کرد با این نگره به موضوعات مختلفی چون زنان، خانواده، سیاهان، حقوق بشر، اعدام و مجازات، دیوانگی، سکس و علوم انسانی بپردازد فارغ از آنکه بتوان میراث او را نقطه کمال پست مدرنیسم ارزیابی کرد همه تلاشهای او، بودریا و لیوتارنیل به کلان روایتها بود. این فراروایت نگری هرچند در دل خود موید گامی فلسفی است، اما توان محدودی در پرسش های جزئی انسانی که ماده های شاکله تاریخ هستند را دارا می باشد. موضوعاتی مانند سرشت و سرنوشت جامعه صنعتی و چگونگی پایان ابرروایتها در باره تاریخ انسان از این دسته اند.

مورخ امروزی حق ندارد گرفتار موهوم گرایی ایدئولوژیک باشد. اما نمی تواند همچون فیلسوفان اتوپیک چشمان خود را بر روش های درست تحقیق و نقش کلیدی رویدادها و ارزیابی دقیق از شواهد و اسناد ببندد.

در این مقاله دریافتیم که پست مدرنیسم بیش از هر اندیشه معاصر ریشه های خود را در پوچی انگاری قرن هیجدهمی دنبال می کند. همگان از تاثیر افکار و آرا نیچه بر این نگره فلسفی آگاهی دارند. نگرش قدرت محور نیچه و انکار ارزش انگاری ذاتی اقدامات بشر، تاریخ بی رحمی را رقم می زند که وقتی به ولنگاری و پوچ انگاری فلسفی قرن بیستم پیوند خورد، هرچند در هدم ارزش های رایج توفیق داشته، اما آدمی را در زمین و آسمان رهانیده است. لذا برای فهم بهتر اندیشه های پست مدرن، بهتر است در ابتدا آراء نیچه در باب نیهیلیسم را دریابیم، همانگونه که در مقاله توضیح داده شد، بازبینی و اتیمو از این مناسبات می تواند رهگشا باشد. واتیمو نشان می دهد که هرچند نیهیلیسم در معرفی و درک پست مدرنیسم مفید است، اما اسیر همان فرارویدانگری می شود که برای انکارش آمده است.

درک این حقیقت که واقعیتهای محتوم تاریخی و اجتماعی در هر حادثه و رویدادی می‌تواند طعم و بوی خود را داشته باشد. انسان‌ها به دلیل سنت ذاتی خویش اسیر سرنوشت نیستند. در هر لحظه امکان اقدامی فراتر از جباریت تاریخی را دارا می‌باشند.

Archive of SID

کتابشناسی

- ۱- جنکینز، کیت. (۱۳۸۷). *بازاندیشی تاریخ*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران: آگاه.
- ۲- ساراپ، مادن. (۱۳۸۲). *راهنمایی مقدماتی بر ساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه محمد رضا تاجیک، تهران: نشر نی.
- ۳- فیتز پتریک، تونی. (۱۳۸۱). *نظریه رفاه-سیاست اجتماعی چیست؟*، ترجمه هرمز همایون پور، تهران: گام نو.
- ۴- گیبینز، جان آر. (۱۳۸۱). *سیاست پست مدرنیته*، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو.
- ۵- نش، کیت. (۱۳۸۰). *جامعه شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.

- 6- Andrew, Uduigwomen, 2005, Philosophical objections to the knowability of truth: Answering Postmodernism, Quodlibet Journal, Vol.7, No.2.
- 7- Audi, Robert, 1997, The Cambridge Dictionary of Philosophy, Second edition, Cambridge press, London.
- 8- Best, Steven & Douglas Kellner, 1997, The Postmodern Turn In Philosophy: Theoretical Provocations And Normative. Deficits, www, gesis, ucla, edu/ faculty. Kellner.
- 9- Bistegui, Miguel De, 1998, Heidegger & The Political Distopias, routledge, London.
- 10- Burns, Robert M & Hugh Rayment -Pickard, 2000, Philosophy of History; From Enlightenment To Postmodernism, Blackwell, London.
- 11- Dnevnik, Joseph, John T. Sanders, 1996, Debating The State Of Philosophy, praeger, London.
- 12- Laidi, Zaki, 1998, A World Without Meaning: The Crises of Meaning In International Politics, Translated By June Burnham and Jenny coulon, Routledge, London.
- 13- Lerner, Gerda, 1997, Why History Matter? Life and Thought, Oxford press, NewYork.
- 14- Natoli, Joseph, 1997, A Primer To Postmodernity, Blackwell, London.
- 15- Skirbekk, Gunnar, & Nils Gilje, 2007, A HISTORY OF WESTERN THOUGHT, Routledge, London & NewYork.
- 16- Stanford, Michael, 1998, An Introduction to the Philosophy Of History, Blackwell Published.